**اشاره ای به رمان موفق و ارزشمند "به اندازه ی یک نقطه" نوشته ی "ژیلا تقی زاده"**

**(تهران: کتاب نیستان، 1394)**

جواد اسحاقیان

 خبر درگذشت نویسنده ی توانا خانم "ژیلا تقی زاده" پس از عمری مبارزه ی نستوهانه با بیماری سرطان، مرا بی اختیار به یاد این ابیات از "مثنوی معنوی" خداوندگار عرفان ایران زمین انداخت که چگونه حضرت حق برای آنکه نستوهانه میکوشد و با همه ی توش و توان با بیماری و خصم جان خود مبارزه میکند، ارج قایل می شود و سراینده، خداوند را هم وجودی تصویر میکند که دَمی بیکار نیست و هر روز، در کاری دست دارد و آدمی باید او را اُسوه و الگوی خود بداند:

مرد غـــــــرقه گشته جانی می کَنَد دست را در هـــــــر گیاهی می زند

 تا کدامش دست گیرد در خطر دست و پایی می زند از بیم سَر

 دوست دارد یار، این آشفتگی کوشش بیهوده به از خفتگی

 بهر این فرمود رحمان ای پسر کلُّ یَوم هو فی شأن ای پسر

 رمان "به اندازه ی یک نقطه" بر پایه ی یادداشتهای روزانه و شخصی نویسنده در طی سالها مبارزه ی بی امان با دشمنی بود که مبتلای خود را به خاطر این اندازه پایداری، به ستایش برانگیخت. "بتهوون" نیز روزگاری دراز به سنگینی گوش مبتلا بود و نیک میدانیم که این بیماری برای موسیقیدانی چون او چه ضایعه ی بزرگی بود! او برای چیرگی بر این ضایعه – که از چهل سالگی تا دم مرگ با او بود – سالیان دراز با خویش کشاکش داشت تا در برابر این دشمن خطیر تسلیم نشود. او در قطعه ی "مساسولمنیس" خطاب به خود نهیب زد: " ای انسان! خودت به کمک خودت برخیز " به این اعتبار، زنده یاد "تقی زاده" تنها یک نویسنده نبود؛ مبارزی نستوه بود که سالها مرگ مقدّر خود را به تأخیر انداخت و با اجل معهود پنجه درآویخت. نتیجه ی این آویزش، رمان برجسته ی "به اندازه ی یک نقطه" بود.

 این رمان، بر پایه ی تجربیات فردی نویسنده در مبارزه ی بی امان با بیماری "سرطان" نوشته شده است. با آن که "هنر" بیشتر با نیروی تخیل، عاطفه و احساس سر و کار دارد، خواننده خود را با نویسنده ای مواجه می بیند که علمی می اندیشد و رمان، گاه به گزارشی لحظه به لحظه و ریزپردازانه از آغاز شیمی درمانی تا بهبود در طول پانزده سال کشاکش با سرطان بدخیم تبدیل می شود. امیدواری به آینده و بهبود و برخورداری از اراده ای نیرومند و آهنین و همیاری اعضای خانواده و دوستان و خویشان، از باور نویسنده به چیرگی "شور زندگی" (اِروس) بر "شور مرگ" (تاناتوس) در روان بی آرام او حکایت میکند. او که مدتها در بیمارستان بستری بود، بیش از هر بیمار و نویسنده ی دیگری به کمبودها و نارساییهای پزشکی در جامعه ی خود پی برد و رمان او، ادّعانامه ای بر ضد شیوه ی درمان و رفتار درمانگرانی است که درمان را به ابزاری برای پولسازی تبدیل کرده اند و دام زرق نهاده اند و دکان شیادی به پا کرده اند.

 به اعتبار فورم و زبان روایت، این رمان یکی از رمانهای برجسته در ادبیات و نوشتار زنانه ی ما است. نویسنده ی بیمار روی تخت بیمارستان، با تومور سرطان خود گفتگوها دارد. گاه داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت می آمیزد تا تومور بدخیم خود را بر سرِ مهر آورد. با این همه آنچه به او میگوید، از موضع اراده ی معطوف به قدرت است. گاه زبان طعن

و طنز به کار میگیرد و نیروی اراده ی خود را به رخ تومور میکشد تا منـّت او نکشد. زبان نویسنده به شدت تصویری و امپرسیونیستی است. زبان روایت به شعر آهنگ میکند و زبان آهنگین، هم نمودی از شور زندگی در نویسنده است، هم نشانه ای از "نوشتار زنانه" و معرّف آن بخش از روان زنانه (آنیما) ی نویسنده که در این اثر، به اوج خود رسیده است. کوشش برای جمع شماری از هنرها و مهارتها چون نقاشی، رمان نویسی، شاعرانه نویسی تا آشپزی و کوشش نویسنده برای رهنمود دادن به دیگر بیماران بستری شده در کنار خود، نمودی از تمامیت روانی نویسنده است. معرفی مادر خود به عنوان انسانی کامل در خرید دارو و کشاکش با بیمه گزاران برای گرفتن تخفیف آن هم در حالی که خود مادر به مراقبت نیاز دارد و گفتمان خود او با ناشران آثارش، نشان میدهد که خود زنی به کمال رسیده است. اشاره به آثار و شخصیتهای ادبی و گزینش رویکرد "بینا-متنی" و فال گرفتن با ترانه های "بابا طاهر" و سروده های "مولوی" نه تنها بر ارزش "ادبیّت" اثر می افزاید، بلکه رمان را به گفتمانی ادبی تبدیل میکند که از آشنایی نویسنده با آثار برجسته ی ادبی با خواننده میگوید. نام و یادش، ماندگار باد!